

رساله

وحدت اساس ادیان

که حسب الامر محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران
شید الله ارکانه تنظیم گردید و پس از تصویب لجنه
مجلله ملی نشریات امری منتشر شد ه است .

-x-x-x-x-x-x-x-x-x-x-x-x-x-x-

|
x | لجنه ملی نشر آثار امری | x
|
-x-x-x-x-x-x-x-x-x-x-x-x-x-x-

طهران - ایران

سنه ۱۰۴ بدیع

رساله

وحدت اسما و ادیان

مقدمه - اشاره اجمالی به برخی از تعالیم مبارکه حضرت
بهاء الله

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)

(هو الله)

..... این عصر حقیقت است افکار پوسیده هزاران ساله
منور عالمان باهوش و عالمان پر جوش و خروش در این قرن عظیم
جمع اصول قدیمه پوسیده بکلی متروک شده در هر خصوص افکار
جدیده بمیان آمده مثلا معارف قدیمه متروک معارف جدیده
مقبول سیاسیات قدیمه متروک سیاسیات جدیده مقبول علوم
قدیمه بکلی متروک علوم جدیده ضرغوب آداب قدیمه فراموش
شده آداب جدیده بمیان آمده مشروعات جدیده واكتشافات
جدیده و تحقیقات جدیده و اختراعات جدیده حیرت بخش
عقول گردیده جمیع امور تجدد یافته پس باید که حقیقت دین
الهی نیز تجدد یابد تقالید بکلی زائل شود و نور حقیقت بتابد
تعالیمیکه روح این عصر است ترویج گردد و ان تعالیم حضرت
بهاء الله که مشهور باقر است و نعمات روح القدس است .
از جمله تحری حقیقت است که باید بکلی تقالید را فراموش کرد و
سراج حقیقت را روشن نمود من جمله وحدت عالم انسانست که

(۱) خطابات مبارک

جميع خلق اغنام الهی هستند و خدا شبان مهربان و بجمیع اغنام الطاف بی پایان مبدول میدارد نهایت اینست بعضی جاهلند باید تعلیم داد بعضی علینند باید علاج نمود بعضی طفلند باید ببلوغ رساندند. اینکه طفل و علیل و نادان را - مبخوض داشت بالعکس باینجهنهایت مهربان بود از جمله دین باید سبب الفت و محبت بین بشر باشد و اگر چنانچه سبب بغض و عداوت باشد نقد انش بهتر از جمله باید دین و عقل مطابق باشند عقل سلیم باید تصدیق نماید از جمله حق و - عدل است و مساوات و موااسات طوعی یعنی انسان طوعا و بکمال رغبت باید دیگری را بر خود ترجیح دهد ولی نه بجبر بلکه بمحبت الهی چنان یکدیگر را دوست دارند که جان فدا نمایند چنانکه بهائیان در ایرانند و من جمله تعصب دینی تعصب جنسی تعصب تریابی تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است تا این تعصبات موجود عالم انسان هر چند - بظا هر تمدن ولی بحقیقت توحش محض است و جنگ وجدال و نزاع و قتال نهایت نیاید از جمله صلیح عمومیت و از جمله تاسیس محکمه کبری تا جمیع مسائل مشکله دلی و ملی در محکمه کبری حل گردد از جمله حریت الهی یعنی خلاصی و - نجات از عالم طبیعت زیر انسان تا اسیر طبیعت است حیوان درنده است از جمله مساوات رجال و نساء زیر عالم انسانی را

دوبال یکی ذکور و یکی اناث تا هر دو بال قوی نگردند عالم
 انسانی پرواز ننماید و قلاج و نجاج حاصل نکند از جمله اینکده
 دین حصن حصین است و عالم انسانی اگر متمسک بدین
 نباشد هرچ و مرج گردد و بکلی انتظام امور مختل شود از جمله
 اینکه مدنیت مادی باید منضم بمدنیت الهی باشد مدنیت
 مادی مانند زجاج است و مدنیت الهی مانند سراج مدنیت
 مادی مانند جسم است و لودر نهایت جمال باشد مدنیت
 الهی مانند روح است جسم بی روح فائدهئی ندارد پس عالم
 انسانی محتاج بنفثات روح القدس است بدون این روح مرده
 و بدون این نور ظلمت اندر ظلمت است عالم طبیعت عالم
 حیوانیست تا انسان ولادت ثانی از عالم طبیعت نیابد یعنی
 منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی
 این حیوان را انسان نماید و از این قبیل تعالیم بهاءالله
 بسیار که حیات میبخشد و جهان را روشن مینماید هرچیز
 تجدید یافته است البته باید تعالیم دینی نیز تجدید یابد ...

عع

چون خوانندگان محترم بر اثر مطالعه و قرائت بیانات مبارکه
 فوق مجلا از قسمتی از تعالیم حضرت بهاءالله باخیر شدند
 در این رساله درباره دین و اثرات عظیمه و لزوم ان شرح و تفصیل
 داده میشود و سایر تعالیم مبارکه نیز همیک مستقل در رساله
 مخصوصه شرح و بسط داده خواهد شد .

پهرس رساله وحدت اساس ادیان از اینقرار است

مقدمه - اشاره اجمالی به بتعالیم مبارکه حضرت بهاء الله

۱ - مطلب اول - در بیان اینکه اول موهبت الهی دین است

۲ - مطلب دوم - در بیان مقصود از دین

۳ - مطلب سوم - لزوم دین

۴ - مطلب چهارم - در بیان عدم انقطاع فیض الهی

۵ - مطلب پنجم - در بیان اینکه ادیان سبب اختلاف

ن - نیستند و اساس ادیان الهیه یکی است

۶ - مطلب ششم - در بیان اینکه نتیجه ظهور انبیاء است

بشراست

۷ - مطلب هفتم - در بیان علت اختلاف پیروان ادیان با

یکدیگر

۸ - مطلب هشتم - در بیان اینکه تقالیدی که با اسم دین

مشهور شده علت اجتناب نفوس از دین

گردیده است.

۹ - مطلب نهم - در بیان اینکه ادیان الهی در هر دوری تجدید

میشود و علت آن

۱۰ - مطلب دهم - در بیان اینکه دین باید مطابق مقتضیات

وقت باشد

۱۱ - مطلب یازدهم - در بیان اینکه دیانت دارای متاع

عظیمه است

۱۲ مطلب دوازدهم - در بیان اینکه دین الله عبارت از -

اعمالست نه اقوال

۳ امطلب سیزدهم - در بیان اینکه انسان بحیات روحانی

انسان است

۱۴ مطلب چهاردهم - خلاصه مندرجات مطالب گذشته

اینک بنگارش تفصیل و شرح مطالب گذشته مبادرت میشود .

مندرجات این رساله جمیعا از نصوص مبارکه و بیانات مقدسه

الهیة است .

طهران - ۱۰۴ - ۱۳۲۶

اشراق خاوری

مطلب اول در بیان اینکه اول موهبت الهی دین است

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۱)

(هو الله)

اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا دین تعالیم الهی است البته تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم مقدم و کائنات است دین انسان را حیات ابدی دهد دین خدمت به عالم اخلاق کند دین دلالت بر سعادت ابدیه نماید دین سبب عزت قدیمه عالم انسان است دین سبب ترقی جمیع ملل است برهان بران اینکه چون در ادیان بنظر حقیقت نظر و تحری نمایند می بینیم دین سبب ترقی و سعادت ملل بوده حال باید تحری نمایند که دین سبب نورانیت عالم است یا نه دین سبب ترقی فوق العاده عالم انسانی است یا نه ولی باید بنظر حقیقت به بینیم نه تقالید چه اگر تقالید باشد هر یک عقائد خود را مرجح دانند بعضی گویند که دین سبب سعادت نیست مایه ذلت است پس اول باید تحری ان کنیم که دین سبب ترقی است یا تندی سبب عزت است یا ذلت تا برای ما شبهه باقی نماند . (مطلب دوم) مقصد از دین

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی "..... مقصد از

دین نه این تقالیدی است که در دست ناس است اینها عداوت است سبب نفرت است سبب جنگ و جدال است سبب خون ریزی است ملاحظه کنید در تاریخ دقت نمائید که این

(۱) خطا به مبارکه در معبد یهود پلن سانفرانسسکو ۲ اکتبر ۱۹۱۲

تقالیدی که در دست ملل عالمست سبب جنگ و حرب وجدال
عالمست مقصدم از دین انوار شمس حقیقت است و اساس
ادیان الهی یکست يك حقیقت است يك روح است یکنور
است تعدد ندارد ۰۰۰۰۰۰ انتهی (۱)

و نیز میفرمایند قوله الاحلی

دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست دیانت عبارت از تعالیم
الهیست که محیی عالم انسانی است و سبب تربیت افکار عالی
و تعمین اخلاق و ترویج مبادی عزت ابدیه عالم انسانی است (۲)
مطلب سوم - در بیان لزوم دین برای جهان و جهانیان
حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالی " قلم اعلی در این
حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین
و روسا و امراء و علماء و عرفا را نصیحت میفرماید و بدین و بتمسک
بآن وصیت مینماید ان است سبب بزرگ از برای نظم جهان و
اطمینان من فی الامکان سستی ارکان دین سبب قوت جهال
و جرات و جسارت شده بر راستی میگویم آنچه از مقام بلند دین
کاست بر غفلت اشرا را نرود و نتیجه بالاخره هنج و منج است
اسمحوایا اولی الابصار ثم اعتبروا یا اولی الانظار (۳)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۴) مدنیت برد و قسم
است مدنیت عالم طبیعت و مدنیت عالم حقیقت که تعلق بعالم

(۱) خطابات چاپ مصر ص ۶۶ (۲) سوم مکاتیب ص ۳۷۶

(۳) کلمات برد و سیه (۴) لوح مبارک

اخلاق دارد و تا هر دو در هیئت اجتماعی جمع نشود فلاح و -
نجاح حاصل نشود ملاحظه نماید که در جهان اروپا مدنیت
طبیعیه خیمه برافراخته و لکن چقدر تاریک است جمیع افکار
متوجه منازعه در بقا است هر روز تجدید سلاح است و تزیید
مواد التهاب آرام بکلی منقطع و نفوس در زیر بارگران دل‌سه و
حیران زیر آمدنیت اخلاق و روحانیت و انجذاب بندجات الله
بکلی منقود باری همچنانکه در عالم طبیعت مری لازم
همچنین در عالم حقیقت یعنی عالم جان و وجدان و شمیم و
اخلاق و فضائل بی پایان و کمالات حقیقی عالم انسانی و -
سعادت در جهان معلم و مری واجب مومسن مدنیت طبیعی
فلاسفه ارضند و معلم مدنیت حقیقت مظلما هر مقدسه
الهییه اند لهذا اگر عالم انسانی از مری طبیعی و مریسی
حقیقی محروم مانند یقین است با سفل در کات عالم حیوانی
مبتلا گردد و مدنیت طبیعی مانند زجاج است و مدنیت الهی
مانند سراج مدنیت جسمانی مانند جسم است و مدنیت الهی
مانند روح این زجاج را سراج لازم و این جسد را روح واجب
رساله جالینوس حکیم را مطالعه نما که در ترقیات مدنیت
عالم انسانی تالیف نموده میگوید عقائد دینییه اعظم و سائده
عالم مدنیت و انسانیت است چنانکه در این زمان ملاحظه
میکنیم گروهی را که مسیحیانند چون در عقائد دینییه ثابت

و مستقیمند عوام این مرقه فیلسوف حقیقی هستند زیرا با خلاق
و اطواری مزینند که اعظم فیلسوف بعد از زحمت و سلوک و ریاضت
سنین کثیره تحصیل مینمایند عوام این مرقه در نهایت کمال
بفضا ئل متحلی هستند . انتهى "

پس معلوم شد از برای عالم انسانی مری حقیقی عمومی لازم تا احزاب
مترقه را در ظل کلمهء واحده جمع کند و ملل متخاصمه را از چشمهء
واحده بنوشاند و عداوت و بغضا را منبذل بحسبیت و ولانماید و جنگ
و جدال را بصلح و سلام انجام دهد چنانچه حضرت رسول علیه
الصلوة والسلام قبائل متحاربهء متخاصمه متوحشهء عریان بادیه
را بیکدیگر التیام داد و در ظل خیمهء وحدت در آورد این بود که
آن عریان بادیه ترقی عظیم نمودند و در عالم کمالات مقنویه و
صوریه علم افرختند و عزت آبدیه یافتند و همچنین حضرت مسیح
علیه السلام متنازهء متباغضهء متخاصمهء یونان و رومان و سریان
کلدان آشوریان اجیثیان را که در نهایت بغض و عداوت بودند
بر محین واحد جمع کرد و ارتباط تام بخشید پس واضح و محین شد
که از برای عالم انسانی مری و معلم عمومی لازم و انان مظلما در مقدسه
الهیه اند و اگر نوسی گویند که ما از خاصانیم و احتیاج بتعلیم نداریم
مثل آن است خواص امزای لشکری بگویند ما در نئون حرب ما هریم
محتاج بسردار نیستیم پس واضح است که این قول بی اساس
است جمیع لشکر چه از خواص و چه از عوام کل محتاج بسردارند که
مری عمومی است و هذا کاف و اف لمن اتقى السمح و هوشمید انتهى

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱)

اما باید در مدارس ابتدا بتعلیم دین کرد و بعد از تعلیم
دینانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احدیت بتعلیم
سائر علوم پرداخت ۰۰۰ انتهى

مطلب چهارم - در عدم انقطاع لیش الهی

حضرت بهاء الله میفرمایند قوله تعالی

” جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر

نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و

یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد ۱۰ انتهى (۲۰)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۳)

همچنین که ذات الهی قدیم است فیض الهی نیز قدیمست

و فیوضات او من علی الارض را احاطه نمود و خداوند من حیث

الذات نامحدود است من حیث الاسما والصفات نیز غیر

محدود و حقیقت الوهیت چون نامحدود است فیض او نیز

نامحدود الوهیت او قدیمست نهایتی ندارد کمالات او قدیم

است نهایتی ندارد ربوبیت او قدیمست نهایتی ندارد پس

همانقسم که نعمات روح القدس در پیش بر عالم وجود فیض

بخشید همین قسم فیض روح القدس را مستمر است انتهای

ندارد نمیتوانیم بگوئیم که فیض او با خورشید است اگر بگوئیم

(۱) لوح مبارک (۲) کتاب مبارک ایقان (۳) خطابه

مبارکه در انجمن تیا سوسیهای امریکامه من ۱۹۱۲

فیش او منتهی میشود الوهیت او منتهی میشود فیش افتاب و —
حرارت افتاب ابدیست و سردی است و اگر روزی بیاید که فیش
و حرارت افتاب منقطع کرد در افتاب در ظلمت ماند زیرا شمس
بدون حرارت و نیا شمس نیست تاریکست پس اگر میخواهیم
قیومت الهی را محدود کنیم خود خدا را محدود کرده ایم باری
ملمئن بفضل و عنایت حق باشید مستبشر بشارت الهی
باشید انخدا انیکه برام سابقه بفضل و رحمانیتش معاملت کرد
انخدا انیکه در ازمنه قدیمه روح الهی بخشید انخدا انیکه فیش
ابدی عطا فرمود همانخدا در هر زمان در هر وقت مقتدر است که
عالم انسانی را مہبط انوار ملکوت نماید لہذا امید و اربا باشید
انخدا انیکه از پیش داده خالاهم میتواند بدهد و در ہیکل
انسان صورت و مثال خویش ظاہر نماید انخدا انیکه نفخه روح
القدس در مید حال ہم قادر است بدمد و خواهد مید فضل او
انقلاعی ندارد این روح ہمیشہ ساری است این فیض الہیست
و فیض الہی جایز نیست کہ منقطع شود ملاحظہ کنید کہ ہیچ
ذرات جزئیہ را توان محدود کرد زیرا در ہیچ نوعی از انواع —
کاینات فی الحقیقہ محدودیت جایزہ ایا میتواند بکوئید
کہ این طبقہ منتهی شد و طبقہ دیگر نیست دریا منتهی باین دریا
شد بعد دریا نیست باران منتهی باین باران شد بعد از
این بارانی نیست اشراق شمس منتهی شد و بعد از این اشراق

شمس نیست ممکن است این استغفرالله و قتیکه می بینیم
در کائنات جمادیه بی‌زاله‌ی مستمراست پس چگونه توان
گفت که آن بی‌ضربانی آن قوه روح القدس آن میوه‌هاست
ابدی منقلع شود. . . . الخ

مطلب پنجم در بیان اینکه ادیان الهیه سبب اختلاف
نیست و اساس ادیان الهیه یکیست .

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی " ادیان الهی
سبب اختلاف نیست و محدث عداوت و بغضانه زیرا اساس
جمیع ادیان حقیقت است و حقیقت یکی است تحدید ندارد و
این اختلافات از تقالید است چون تقالید مختلف است لهذا
سبب اختلاف وجد است این ظلمات تقالید افتاب حقیقت
را پنهان نموده . انتهى

مطلب ششم - در بیان اینکه نتیجه ظلم‌ورانی‌بافت بشر
است .

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی :

عقل بشر که مفتون حقیقتند در زندانان واضح و مسلم است که
مشتبه از ظلم‌ور مظلوم قدسه الهیه و انزال کتب و تاسیس دین
الهی الفت بشر است و محبت بین عموم افراد انسان دین
اساس وحدت روحانیه است وحدت افکار است وحدت -
حاشیات است وحدت آداب است و روابط معنویه بین

عموم افراد تا عقول و نفوس تربیت الهی نشو و نما نمایند و
تحریر حقیقت کنند و بمقامات عالیه کمالات انسانی رسند
و مدنیت الهیه تاسیس کرد و زیرا در عالم وجود دو مدنیت است
یکی مدنیت طبیعی مادی که خدمت بعالم اجسام نماید
و دیگری مدنیت الهی که خدمت بعالم اخلاق نماید موسس
مدنیت مادی عقلای بشرند و موسس مدنیت الهیه مثلا هر مقدسه
الهی دین اساس مدنیت الهیه است مدنیت مادیه بمنزله
جسم است و مدنیت الهیه بمنزله روح جسم بیروح مرده است
و لود رنهایت طراوت و لطافت باشد باری مقصد از دین روابط
ضروریه وحدت عالم انسانیست و این است اساس دین الهی
این است فیض ابدی الهی این است تعالیم و نوامیس الهی
این است نور حیات ابدی هزار نفوس که این اساس متین
متروک و محجوب جمیع ادیان ولی تقلیدی ایجاد کرد مانند
که هیچ ربطی با اساس دین الهی ندارد و چون این تقلید
مختلف است از اختلاف جدال حاصل و جدال منتهی بقتال
کرد و خون بیچارگان ریخته شود اموال بتالان و تاراج رود
و اطفال بیگس و اسیر مانند دین که باید سبب الفت باشد مورث
کلفت شود دین که باید شهد فائق باشد زهرماتل کرد و دین
که باید سبب نوزائیت عالم انسانی باشد سبب اللغات شد ،
است دین که سبب حیات ابدی است سبب ممات کشته پس
تا این تقلید در دست است و این دام تزویر در شست از دین

جز مضرت بحالم انسانی حصول نپذیرد پس باید این تقالید
کهنه پوسیده را که معمول به ادیان است بتمامها ریخت
وتحری اساس ادیان الهی کرد و چون اساس ادیان الهی
یکی است حقیقت است و حقیقت تعدد و تجزی قبول ننماید
لهذا علت واتحاد تام بین جمیع ادیان حاصل شود پس
الهی در نهایت کمال و جمال در انجمن عالم انسانی جلوه
نماید (۱)

مطلب هفتم در بیان علت اختلاف پیروان
ادیان بایکدیگر

حضرت عبدالبهاء میفرمایند : قوله الاحلی :
" اساس ادیان الهیه یکی است و مقصد ام و مذاهب عالم
مقصد واحد زیرا جمیع مستفد بواحد انیت الهی هستند و واسطه
ها را بین خلق و خالق لازم میدانند نهایت اینست که
اسرائیلیان اخروا سفله را حضرت موسی میگویند و مسیحیان
حضرت عیسی و مسلمانان حضرت محمد رسول الله و فارسیان
حضرت زردشت ولی اختلافشان بر سر اسم است اگر اسم را از
میان برداری جمیع می بینند که مقصد شان مقصد او احد بود
و هر شریعتی در عصور زمان خود کامل و تجدد آئین یزدان
و ظهور مظهر بیوضات رحمن در هر گوری لازم و واجب
اینست که اهل حقیقت و معنی پی با سرار الهی بردند و از

رموز کتاب واقف شدند و حق را مختار و فیوضات او را غیر محد و دو
ابواب رحمتش را غیر مسدود دانستند بجمیع انبیاء مومن شدند
ولانفراق بین احد من رسله گفتند اما اهل صورت و مجازیتقالید
تمسك جستند و باو همام افتادند متشابهاً آیات را وسیله
انکار امر رب البینات نمودند و از جمله علل^{پستی} اختلاف پیروان -
ادیان بایکدیگر سوء تفاهم است حضرت عبدالبهاء میفرماید
قوله الاحلی ؛ (هو اللہ)

چون نظریات تاریخ کنیم ملاحظه مینمائیم که از اول عالم الی یومنا
هذا بین بشر جنگ وجدال بود ، یا جنگ بین ادیان بود ، یا
حرب بین اجناس بود ، یا نزاع وجدال بین دول بود ، یا بین
دواقلیم و جمیع اینها از جهل بین بشر ناشی و از سوء تفاهم
و عدم تربیت منبعث و اعظم نزاع و قتال بین یونان بود و حال
آنکه انبیای الهی بجهت اتحاد و الفت بین بشر آمدند زیرا -
آنان شبان الهی بودند نه گرگان شبان بجهت حفاظت
و جمع گوسفندان است نه برای تفریق آنها هر شبان الهی
جمعی از اغنام متفرقه را جمع کرد از جمله حضرت موسی بود که
اغنام آسیاط متفرقه اسرائیل را جمع کرد و بایکدیگر الفت داد
و بازش مقدس برد بعد از تفریق آنها را جمع نمود و بایکدیگر
التیام داد و سبب ترقی ایشان گردید لهذا لثمنان بحزت
تبدیل شد و فقرشان بخفاء رذائل اخلاقشان بفضائل مبدل
گشت بدرجهئی که سلطنت سلیمانی تا سیسیانیت و صییت

عزتشان بشرق و غرب رسید پس معلوم شد موسی شبان
حقیقی بود زیرا اغنام متفرقه اسرائیل را جمع نمود و با هم
التیام داد و چون حضرت مسیح ظلا هر شد او نیز سبب
الفت و اجتماع اغنام متفرقه کشت اغنام متفرقه اسرائیل را با
اغنام متشبهه یونان و رومان و کلدانیان و سوریان و مصریان
جمع نمود این اقوام با هم در نهایت جدال و قتال بودند
خون یکدیگر را میریختند و مانند حیوانات درنده یکدیگر
را میدریدند لکن حضرت مسیح این ملل را جمع و متفق
و متحد نمود و جمیع را ارتباط داد و نزاع و جدال را بکلی بنیان
بر انداخت پس معلوم شد که ادیان الهی سبب الفت و محبت
بود دین الله سبب نزاع و جدال نیست اگر دین سبب جدال
کرد عدم آن بهتر است زیرا دین باید سبب حیات گردد
اگر سبب ممات شود البته معدوم خوشتر و بیدینی بهتر است
است زیرا تعالیم دینی بمنزله علاج است اگر علاج سبب مرض
شود البته عدم علاج خوشتر است و همچنین وقتیکه عشایر
عرب در نهایت عداوت و جدال بودند خون یکدیگر را میریختند
و اموال را تاراج مینمودند و اهل و اطفال را اسیر میکردند و در
جزیره العرب ملاتله دائمی داشتند نفسی راحت نبود هیچ
قبیله ئی آرام نداشت در چنان وقتی محمد ظلا هر شد و آنها را
جمع کرد و قبائل متفرقه را الفت داد و با یکدیگر متحد و متفق

نمود ابداً قتال وجدال نماید عرب بدرجهئی ترقی کرد که
سده انت اندلس و خلافت کبری تا سیس نمود از این فهمیدیم که
اساس دین الهی از برای صلح است نه جنگ و اساس ادیان
الهی یکیست و آن محبت است حقیقت است الفت است و ارتباط
است ولی این نزاعها منبعث از تقالید است که بعد پیدا شد
اصل دین یکیست و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی است
اختلاف ندارد و اختلاف در تقالید است چون تقالید مختلف
است لهذا سبب اختلاف وجدال کرد و اگر چنانچه همه جمیع ادیان
عالم ترک تقالید کنند و اصل اساس دین را اتباع جمیع متفق
شوند نزاع وجدالی نماند زیرا دین حقیقت است و حقیقت یکی
است تخد در قبول ننماید

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱)

”... بقدر امکان باید سعی و کوشش نمود تا سوء تفاهمی که

بین ملل حاصل شده زائل شود لهذا باید یک قدری بحث

در سوء تفاهمی که بین ادیان است، بنمائیم و اگر سوء تفاهم

زائل شود اتحاد کلی حاصل گردد و جمیع ملل با هم دیگر نهایت

الفت حاصل نمایند سبب اصلی این اختلاف و این جدال از

علمای ملل است زیرا آنها بملت خود چنان تفهیم میکنند که سائر

ملل مغضوب خدا هستند و محروم از رحمت پروردگار روزی در

طبریه بودم در جنب معبد یهود بودم و خانه مشرف بمعبد
یهود دیدم خاکام یهود و عظم میکنند میگوید ای قوم یهود
شما امت خدا هستید و سایر ملل امت غیر او خدا شما را از ^{سلا} ده
حضرت ابراهیم خلت کرد و وفیض و برکت بشما داد و شما
را از جمیع ملل ممتاز نمود و از شما اسحاقی برگزید و حضرت
یعقوبی فرستاد و حضرت یوسفی برانگیخته حضرت موسائی
مبعوث نمود و حضرت هارونی فرستاد و حضرت سلیمانی
و حضرت داودی و حضرت اشعیاثی و حضرت ایلیائی -
فرستاد و جمیع این پیغمبران از شما هستند از برای
شما فرعونیان را غرق نمود دریا را شکافت از آسمان برای شما
مائد و فرستاد از سنگ آب جاری کرد شما امت مقبوله نزد
خدا هستید ای بنی اسرائیل شما ابناء خدا اید و از جمیع
ملل ممتازید موعود شما مسیح میاید انوقت شما عزیز میشوید
و بر جمیع ملل عالم حاکم و امیر میگردید و اما سایر ملل خنده
زند گردند یهودیها انقدر از حرف او مسرور بودند که وصف
ندارد و همینطور سایرین سبب اختلاف و نزاع و جدال آنها
علمای ملت بود و اندام اگر اینها تحری حقیقت میکردند
البته اتحاد و اتفاق حاصل میشد زیرا حقیقت یکی است تعدد
قبول ننماید شما ای طالبان حقیقت آنچه در حق بسرور
کائنات حضرت محمد علیه السلام تا بحال شنیدید اید جمیع

روایات از روی غرض و تعصب جاهلانه بوده ابدامقارن حقیقت
نبوده حال من حقیقت واقع را از برای شما بیان مینمایم و روایات
نمیکنم بمیزان عقل صحبت میشود زیرا وقایع از منده سابقه را بمیزان
عقل باید سنجید اگر مطابق آیند مقبول است و الا سزاوار اعتماد
نیست اول اینکه آنچه در حق حضرت رسول علیه السلام در
کتب قسیسها میخوانید مانند شرح حال مسیح است در کتب
یهود شما ملاحظه کنید مسیح باین بزرگواری را خلق در حقش
چه نسبتها میدادند و حال آنکه حضرت مسیح با آن وجه صبیح
و نطق صبیح مبعوث شده بود حال نصف عالم بت پرست است
و نصف دیگر و قسم است قسم اعظم مسیحی است و قسم ثانی
مسلمان ولی ملل دیگر قلیبند این دو قسم مهم است هزار و سیصد
سال است میان مسلمان و مسیحی نزاع وجدال است و حال
آنکه بسبب جزئی این عداوت این بغض این سوء تفاهم
زائل میشود و نهایت الفت حاصل میگردد نه جدال میماند نه
نزاع و نه ضرب و قتال و آن اینست که میگویم حضرت محمد علیه
السلام چون مبعوث شد اول اعتراض با قریای خویش کرد گفت
چرا بمسیح و موسی مومن نشدید چرا بانجیل و توراة مومن
نشدید و این بموجب نص قرآن است حکایت تاریخی نیست
چرا بجمیع انبیاء مومن نشدید چرا به بیست و هشت پیغمبران
مذکور در قرآن مومن نشدید بنص قرآن میفرماید توراة کتاب
خدا است انجیل کتاب خداست حضرت موسی نبی عظیمی بود

حضرت مسیح از روح القدس تولد یافت و روح الله و کلمه الله بود حضرت مریم مقدس بود حتی در قرآن میفرماید حضرت مریم نامزد کسی نبود و حضرت مریم در اورشلیم در قدس الاقداس محتکف و منزوی بود شب و روز مشغول عبادت بود مائده از اسنان برای او میامد حضرت زکریا پدر حبی هر وقت میامد میدید مائده پیش مریم است سؤال میکرد که مریم این مائده از کجا است - مریم میگفت از آسمان آمده حضرت مسیح در گهواره تکلم کرد حضرت مریم را خدا بر جمیع زنان عالم ترجیح و تئوق داد این نصوص قرآن در حق حضرت مسیح است حضرت محمد علیه السلام قوم خود را توبیخ و ملامت کرد که چرا مومن بمسیح و موسی نشدید قوم گفتند ما مومن میشویم بمسیح و موسی و تورا و انجیل اما آباء و اجداد ما چه میشوند یعنی آباء و اجداد ما که بانها افتخار مینمائیم حضرت محمد فرمود که هر کس بحضرت مسیح و موسی مومن نبود از اهل نار است این نص قرآن است تاریخ نیست حتی فرمود چون پدران شما مومن بحضرت مسیح و انجیل نبودند در حق آنها طلب مغفرت ننمائید بخدا واگذار کنید و این قسم قوم خود را ملامت کرد حضرت محمد میان قومی مبعوث شد که آنها به بیچ وجه انسانیت تربیت مدنی نداشتند بد رجعه درنده بودند که دخترهای زنده خود را زیر خاک دفن میکردند و زنان پیش آنها از حیوان پست تربودند وقتی میخواستند عطر بخودشان بزنند بول شتر استعمال میکردند و بول شتر را میخوردند حضرت

محمد میان اینها ظاهر شد این قوم جاهل را همچو تربیت کرد که در اندک زمان تفوق بر سایر لوائف نمودند عالم شدند و اندک شدند اهل صنایع شدند نص قرآن است که میفرماید نصاری دوست شما هستند لکن بت پرستان عرب را از بت پرستی و درندگی بقوت منع نمائید اصل حقیقت اسلام اینست اما نگاه بمعاملات بعضی از امراء اسلام نکند زیرا تعلق بحضرت محمد ندارد تورا را بخوانید ببینید احکام چگونه است ولی ملوک یهود چه کردند انجیل را بخوانید به ببینید رحمت صرف است مسیح همه را منع از حرب کرد وقتی پطرس شمشیر کشید گفت بگذارد غلاف اما امراء مسیحی چقدر خونریزی نمودند و ظلم شدید کردند بعضی از قسیسها برخلاف مسیح معامله نمودند اینها دخیلی بمسیح ندارند باری مقصد اینجاست مسلمانان محترف برای سن هستند که حضرت مسیح روح الله است کلمة الله است مقدس است واجب التعظیم است حضرت موسی نبی نبی شانی بود صاحب آیات باعمرات بود تورات کتاب الله است خلاصه مسلمانان رئیس مسیحیان و رئیس موسویان را نهایت تمجید و تقدیس مینمایند اگر مسیحیان هم رئیس اسلام را مقابله با مثل تمجید و تقدیس کنند این نزاع برداشته میشود یا از این قضیه ایمان آنها کاسته میشود استغفر الله آیا مسلمانان چه خمر راز ستایش رئیس مسیحیان دیدند و چه کناهی نمودند بلکه بالعکس مقبول

درگاه الهی شدند که انصاف دادند و حضرت مسیح راجع به روح الهی
و کلمه الله گفتند آیا نبوت حضرت محمد بدلائل باهره ثابت
نیست انتہی

مطلب هشتم - در بیان اینکه تقالیدی با اسم دین شهرت
یافته و سبب اجتناب نفوس از ادیان الهیه گردیده
است حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" امروز اعظم علاج عاجل و تریاق ناروقی که حکیم الهی تجویز
فرموده وحدت عالم انسانی و صلح عمومیست و توضیح و تبیین
اصول ادیان الهیه و دفع تقالید و رسوماتی که منافی علم و
عقل است زیرا یک سبب بزرگ بجهت بیدینی نفوس همین
است که روسای ادیان مثل کشیشهای کاتولیک قدری نان
و شراب را دست گرفته نفسی بان می دهند و میگویند این نان
جسد مسیح است و این شراب خون مسیح البته شخص عاقل
قبول او را نمیکند و میگویند اگر نفس کشیش این نان و شراب
جسد و خون مسیح میشود پس باید خود کشیش بالاتر از مسیح
باشد لہذا حضرت بهاء الله فرمودند هر مسئله ای که مخالف

علم و عقل صحیح است و منافی اساس اصلی ادیان الهی ان
مانع ترقی است و سبب اجتناب و دوری نفوس از آئین یزدانی (۱)
و نیز میفرمایند چون نفوس تربیت یافته می بینند که کشیش^(۲)
نان و شراب را در دست گرفته نفسی بان میدهند و میگویند -

(۱) سفرنامه جلد اول صفحه ۲۹۶ (۲) سفرنامه ج ۱

این نان و شراب جسد و خون مسیح است و یا با قرار کناه نزد
قسینسها عفو خطایای نفوس میشود البته از مشاهده اینگونه
امور مردمان با شعور از مذکوب بیزار میجویند و بکلی بیدین
میشوند

مطلب نهم - در بیان علت تجدید ادیان

حضرت بهاء الله میفرماید قوله تعالی " رگ جهان در دست
پزشک دانا است درد رومی بیند ویدانائی درمان میکند هر روز را
رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان
دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز را نید دیده میشود گیتی
را دردهای بیگران فرا گرفته و او را بر سترنا کامی انداخته
مردمانیکه از یاد خود بینی سر مست شده اند پزشک دانا را
از او باز داشته اند اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند
نه درد میدانند نه درمان میشناسند راست را کز انگاشته اند
و دست را دشمن شمرده اند بشنوید آواز این زندانی را بایستید
و بگوئید شاید انا که در خوابند بیدار شوند . انتهى (۱)

و در لوح دیگر میفرماید قوله الاحلی (۲) " الیوم دین الله
و مذکوب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدد در راسیب و
علت بفضا نمایند این اصول و قوانین و راه های محکم متین
از مطلع واحد ظالم و مشرق واحد مشرق و این اختلافات
نظر مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بود . انتهى

(۱) مجموعه بزرگ ص ۲۶۱ (۲) لوح شیخ نجفی

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

پرسش نخست این بود که چرا آئین پیغمبران دیگرگون گردید
..... بدان که جهان و آنچه در اوست مردم دیگرگون گردید
و در هر نفس تغییر و تبدیلی جوید زیرا تخمیر و تبدیلی و انتقال از
لوازم ذاتیه امکان است و عدم تخمیر و تبدیلی از خصائص و جویب
لهذا اگر عالم کون را حال بر یکضوال بود لوازم ضروریهاش نیز
یکسان میگشت چون تغییر و تبدیلی مقرر و ثابت را بطور ضروریه اش
رانیز انتقال و تحول واجب مثل عالم امکان مثل نیکنی
انسانست که در طبیعت واحد و مداوم نیست بلکه از
طبیعتی بطبیعتی دیگر و از مزاجی بمزاجی دیگر انتقال
نماید و عوارض مختلف گردید و امراض متنوع شوند
لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق در زمان ^{تغییر} را ^{تغییر} هد
و علاج را تبدیل نماید این تغییر و تبدیلی عین
حکمت است زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است و چون
علاج را تغییر دهد نادان گوید این دلیل بر
نادانی حکیم است اگر داری اول موافق بود چرا تخمیر
داد و اگر ناموافق بود چرا در آغاز تجویز کرد ولی زنجور
دانا دماغان نماید و بروجدان بیفزاید^(۱) انتهی و نیز

حضرت عبدالبهاء میفرمایند. (۱) قوله الاحلی " شریعت الله
 برد و قسم منقسم يك قسم اصل اساس است روحانیات است
 یعنی تعلق بفضائل روحانی و اخلاق رحمانی دارد این تغییر
 و تبدیل نمیکند این قدس الاقداس است که جوهر شریعت
 آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت
 مسیح و شریعت محمد و شریعت حضرت اعلی و شریعت جمال
 مبارک است و در دوره جمیع انبیاء باقی و برقرار ابد امنسوخ
 نمیشود زیرا آن حقیقت روحانیه است نه جسمانیه ان ایمان
 است عرفان است ایقان است عدالت است دیانت است
 مروت است امانت است محبت الله است موااسات در مال است
 رجم بر فقیران است و فریاد زسی مظلومان و انفاق بر بیچارگان
 و دستگیری افتادگان است پاکی و آزادی و افتادگی است و
 حلم و صبر و ثبات است این اخلاق رحمانی است این احکام
 ابدانسخ نمیشود بلکه تا ابد الابد امرعی و برقرار است ایسن
 فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد زیرا
 در او آخر هر دوره شریعت الله روحانیه یعنی فضائل انسانیه
 از میان می رود و صورتش باقی میماند مثلا در میان یهود در او آخر
 بد و موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعت الله از میان رفت
 صورتی بدون روح باقی ماند قدس الاقداس از میان رفت و —
صحن خان قدس که عبارت از صورت شریعت است در دست

امتها افتاد و همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانی است از میان رفته و صورتش در دست قیسیین و رهابین مانده و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علمای رسوم مانده آن - اساس شریعت الله که روحانی و فنیائل عالم انسانی است غیر منسوخ و باقی و برقرار و در دوره هر یک ممبری تجدید میکرد باری قسم ثانی از شریعت الله که تعلق بعالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوة و عبادات و نکاح و عتاق و ^{محاکمات} معاملات و مجازات و قصاص بر قتل ^{و ضرب} و سرقت و جروحات این قسم از شریعت که تعلق بجهانیات دارد در هر دوری از ادوار انبیاء تبدیل و تغییر یابد و منسوخ کرد تا زیراد رسیاسات و - معاملات و مجازات و سایر احکام با اقتضای زمان لابد از تغییر و تبدیل است . انتهى

و نیز حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی " احکام نیز بسبب تبدل و تغییر زمان تبدیل شود مثلاً در زمان موسی مقتضی و مناسب حال شریعت موسویه بود و چون در زمان حضرت مسیح آن حال تبدل و تغییر یافت بقسمی که دیگر شریعت موسویه مناسب و موافق عالم انسانی نبود لهذا نسخ کردید چنانچه حضرت روح سبت را شکست و طلاق را حرام فرمود و بعد از حضرت مسیح حواریون اربعه من جمله پطرس

وبولس حیوانات محرمة تورات را تحلیل کردند ماعدای لحم
مخنوق وقرابین اصنام و خون و همچنین زنا این احکام اربعه را
باقی گذاشتند بعد بولس لحم مخنوق و ذبائح اصنام و دم را نیز
حلال نمود و تحریم زنا را باقی گذاشت چنانکه بولس در آیه ۱۴
از فصل ۲۴ از رساله خود باهل رومیه مینویسد (من میدانم و-
معتقدم برب مسیح که هیچ چیز نجس^{نیست} العین بلکه هر چیز نجس
است بجهت ان گس که نجس میشود) و همچنین در آیه ۱۵
از فصل ۱ از رساله بولس بطیطوس مذکور (جمع اشیاء بجهت
پاکان پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست زیرا انان
کل نجسند حتی عقول و نمازشان) حال این تخییر و تبدیل
و نسخ بجهت آن بود که عصر مسیح قیاس ب عصر موسی نمیشد
بلکه حال و مقتضی بکلی تخییر و تبدیل یا امت لهند ان احکام
منسوخ گردید (۱) انتهى

و نیز میفرمایند قوله الاحلی ۰۰۰۰۰۰ ادیان الهیه از یوم آدم
الی الان بیابنی ظاهرا شده و هریک آنچه باید و شاید مجری
داشته خلق رازنده نموده و نورانیت بخشیده و تربیت کرده
تا از ظلمات عالم طبیعت نجات یافتند بنورانیت ملکوت
رسیدند ولی هر دینی و هر شریعتی که ظاهر شده مدتی از قرون
کائنات سعادت عالم انسانی بود و شجر برثمر بود ولی بعد از مرور
قرون و اعصار چون قدیم شد بی اثر و نماند لهذا در ساره
(!) مفروضات

تجدید شد دین الهی یکی است ولی تجدید لازم مثلاً حضرت
موسی مبصوث شد و شریعتی گذاشت بنی اسرائیل بواسطه
شریعت موسی از جهل نجات یافته بنور رسیدند و از ذلت خلاص
گشته عزت ابدیه یافتند ولی بعد از مدتی مدیده ان اسوار
غروب کرد و ان نورانیت نماند روز شب شد و چون تاریکی اشتداد
یافت کوکب ساطع حضرت مسیح اشراق نمود و باره جهان
روشن شد مقصد اینست دین الله یکی است که مری عالم
انسانی است و لکن تجدید لازم درختی را چون بنشانی روز بروز
نشوونما نماید و برگ و شکوفه کند و میوه تربار آرد لکن بعد از مدت
مدید کهن کرد و از ثمر بازماند لهذا باغبان حقیقت دانه همان
شجر را گرفته در زمین پاک میکارند و باره شجر اول ظاهر
میشود وقت نمائید در عالم وجود هر چیز را تجدید لازم نظر
بعالم جسمانی نمائید که حال جهان تجدید یافته افکار
تجدید یافته عادات تجدید یافته علوم و فنون تجدید یافته
مشروعات و اکتشافات تجدید یافته ادراکات تجدید یافته
پس چگونه میشود که امر عظیم دین که کافل ترقیات فوق العاده
عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مرون فضائل نامتناهی
و نورانیت و وجهانی تجدید دماند این مخالف فضل و موهبت
حضرت یزدانی است (۱) و نیز میفرمایند قوله الاحلی

(۱) لوح میسز جولیا

هو واللله

الحمد لله قرون ظلمانی گذشت قرن نورانی آمد الحمد لله اثار
اوهام و تقالید زائل شد و عقول و افکار بشر توسیع یافت اختراعات
تجدد جست علوم و فنون تجدید یافت مشروعات تجدید حاصل
نفسی و اکتشافات تجدید جست جمیع اشیا تجدید
یافت قوانین عالم تجدید پیدا نمود لهذا اقتضا چنان بود که
آئین الهی نیز تجدید یابد حقیقت ادیان الهیه تجدید شود
زیرا تعالیم الهیه فراموش شده جز تقالیدی در دست نمانده بود
اساس ادیان الهی یکیست و آن حقیقتست و مورث محبت و
الفت و سبب وحدت عالم انسانی اما تقالید مختلف است و علت
اختلاف و هادم بنیان رحمانی پس بشارت باد که شمس
حقیقت تجلی نمود بشارت باد بشارت که نورانیت آسمانی
آفاق را احاطه کرد بشارت باد بشارت که ابواب ملکوت مفتوح
گردید بشارت باد بشارت که آهنگ ملاء اعلیٰ بلند شد بشارت
باد بشارت که نفثات روح القدس حیات بخش است و عالم
انسانی در تجدید ای اهل عالم بیدار شوید بیدار ای احزاب
و امم هشیار گردید هشیار بنیان نزاع وجدال را براندازید از
تقلید و تعصب که سبب درندگیست بگذرید تا بحقیقت پی برید
و انوار وحدت عالم انسانی مانند آفتاب ظاهر و عیان گردد و علم
صلح عمومی بلند شود الفت و اتحاد کامل بین اجناس و ادیان

واو طمان حاصل کرد در عالم انسانی اسایش جوید و صورت و مثال
الهی یا بد اینست پیام من . انتمی
و نیز میفرمایند قوله الاحلی

جهان ملکوت یکی است نهایت آنستکه بهار تجدد نماید
و در کائنات حرکت و جنبشی جدید و عظیم بنماید گوه و دشت
زنده شود درختان تر و تازه کرد و ببرک و شکوه و ثمر و طراوتی
بی اندازه جلوه نماید لهذا ظهورات سابقه با ظهورات
لاحقه نهایت ارتباط دارد بلکه عین یکدیگرند اما کون که
ترقی نماید شعاع شدید تراست و فیض عظیم تر و افتاب در دایره
نصف النهار جلوه نماید ای طالب ملکوت هر ظهوری جان
عالم است و طبیب خاندان هر دزد مند عالم بشمر مریض است
آن طبیب خاندان علاج مفید دارد و بتعالیم و وصایا و نصائحی
قیام نماید که در مان هر درد است و مزه هر زخم البتّه
طبیب دانا احتیاجات مریض را در هر موسمی کشف نماید و به
معالجه پردازد لهذا تعالیم جمال ابهت را تطبیق بلوازم
و احتیاجات زمانه نماید ملاحظه مینمائی که جسم مریض جهان را
علاج برء الساعه است بل در یاق شعای ابدیست و معالجه
اطلبای خاندان سلف و خلف نوع واحد نیست بلکه بمقتضای
مرض مریض است هر چند علاج تخییر و تبدیل یا بد ولی کسل
بجهت صحت مریض است در ظهورات سابقه جسم علیل

عالم تحمل علاج قوی فائق نداشت اینستکه حضرت مسیح فرمود امور بسیاری استکه لازم است بیان شود ولکن حال شما نتوانید استماع نمود ولکن چون آن روح تسلی دهند کسبه پندار میفرستد بیاید حقیقت را از برای شما بیان کند و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱) جمیع موجودات در تحت تخییر و تبدی یانند هر جوانی پیرو هر نهالی درخت کهن میشود و هر کهنه ئی متلاشی میکند در بیان عالم نیز هر کس در عصری سبب ترقی بود ولی حال مانند درختهای کهن گشته و بس ثمرانده اند مثل موجودات متوقفند که این درختها باز شکوفه و خرمی حاصل نمایند و این محالست مثل اینکه هنوز وید نیست توقع ترقی زمان گوتم و برهما را دارند و نیز میفرمایند قوله الاحلی "اساس دین الهی یکی است (۲) همان اساس که مسیح گذارد و فراموش شد حضرت بهاء الله انرا تجدید کرد زیرا اساس دین الهی یکی است یعنی هر دینی بدو قسم منقسم است قسمی اصل است و تعلق با اخلاق دارد و تعلق بحقائق و معانی دارد و تعلق بمعرفت الله دارد و آن یکی است ابدی و تخییر ندارد زیرا حقیقت است حقیقت تخییر و تبدیل ندارد و قسمی دیگر معنی است و تعلق بمعاملات دارد این در هر زمانی باقیست آن زمان تخییر یا بد مثلا در زمان حضرت موسی اساس

(۱) سفرنامه ج ۱ (۲) خطابات ص ۱۴۸

واصل دین الهی که تعلق باخلاق داشت در زمان مسیح
تغییر نیافت ولی در قسم ثانی اختلاف حاصل شد زیرا در زمان
موسی برای مبلغ جزئی سرقت دست بریده میشد بحکم تورا
هر کس چشمی را کور میکرد چشمش را کور میکردند و دندانسی
میشکستند و دندانش را میشکستند این باقتضای زمان موسی
بود اما در زمان مسیح مقتضی نبود مسیح نسخ فرمود همه چنین
طلاق از کثرت وقوع بدرجهئی رسید که حضرت مسیح منسخ
فرمود باقتضای زمان حضرت موسی ده حکم قتل در تورات
بود و در آن وقت جزایان محافظه امنیت نمیشد زیرا بنی اسرائیل
در صحرا ی تیه بودند در آنجا جزایان احکامات سخت
ضبط و ربط ممکن نبود اما در زمان مسیح مقتضی نبود تغییر
کرد اختلاف در این قسم فرع است اهمیتی ندارد و متعلق
بمعاملات است اما اساس دین الهی یکی است لهذا حضرت
بها^۴ الله همان اساس را تجدید فرمود اما اساس امر مسیح
همه روحانی بود و اصل بود فروعاتی جز مثل دلائق و سبب تغییر
نکرد جمیع بیانات مسیح تعلق بمعرفت الله و وحدت عالم
انسانی و روابط بین قلوب و احساسات روحانی داشت و
حضرت بها^۴ الله تا سیس سنوحات رحمانیه باکمل و جوه
فرمود دین ابد اتغییر ندارد زیرا حقیقت است و حقیقت
تغییر و تبدیل ندارد آیا میشود گفت توحید الهی تغیر مینماید

یا معرفت الله و وحدت عالم انسانی و محبت و یگانگی تغییر می شود
 لا والله تغییر ندارد چرا که حقیقت است ۰۰۰۰ انتهی
 و نیز میفرماید قوله الاحلی (۱) دین الله در میان طوایف بر
 اساس اصلی باقی نماند بلکه بتدریج تغییر و تبدیل نماید تا
 آنکه بکلی محو و نابود گردد لهذا ظهور جدید شود و این جدید
 تاسیس کرد زیرا اگر تغییر و تبدیل ننماید احتیاج بتجدید -
 نشود این شجره ریدایت در نهایت فراوان بود و پر شکوفه و ثمر
 بود تا آنکه کهنه و قدیم گشت و بکلی بنی نماند بلکه خشک و پوسید
 گشت اینست که باغبان حقیقت با زاز سنخ و صنف همان شجر
 نهال بیهمالی غرس نماید که روز بروز نشوونما نماید و در این
 باغ الهی ظل ممد و کسرت و ثمر محمود دهد بهمچنین ادیان
 از تمدنی ایام از اساس اصلی تغییر یابد و بکلی آن حقیقت دین
 الله از میان برود و روح نماند بلکه بدعتها بمیان آید و جسم
 بی جان گردد اینست که تجدید شود ۰ انتهی و نیز میفرماید
 قوله الاحلی " ۰۰۰۰۰ اساس دین الهی یکی است میخواهم
 این مسئله را برای شما شرح دهم هر يك از ادیان مقدسه
 الهیه که تا حال نازل شده منقسم بدو قسم است يك قسم
 روحانیات است معرفت الله است موهبت الله فضائل عالم
 انسانی است کمالات آسمانی است که تعلق بعالم اخلاق
 دارد این حقیقت است و این اصل است و جمیع انبیاء الهی

بحقیقت دعوت کردند حقیقت محبت الله است حقیقت معرفت الله است حقیقت ولادت ثانویه است حقیقت استفاضه از نفثات روح القدس است حقیقت وحدت عالم انسانی است حقیقت الفت بین بشر است حقیقت دوستی است حقیقت عدل است حقیقت مساوات بین بشر است جمیع انبیاء الهی این تاسیس و ترویج کردند پس ادیان الهی یکی است و قسم دیگر که تعلق بجسمانیات دارد و کرم است در آن بحسب اقتضای زمان تغییر و تبدیل حاصل میشود مثل اینکه در شریعت توراة پلان جائز در شریعت مسیح جائزه در شریعت موسی سبت بود در شریعت مسیح نسخ شد ایمن تعلق بجسمانیات دارد اهمیت ندارد بحسب اقتضای زمان تغییر و تبدیل میشود عالم امکان مثل هیكل انسان میمانند گاهی صحت دارد گاهی غلیل و مریش است لهذا اعمالجات نظریا اختلاف امراض که متفاوت است یک روز علت از حرارت است باید تبرید شود یک روز مرض از رطوبت است باید علاج دیگر کرد مراد اینست که انقسم از شریعت الله که تعلق بعالم جسمانی دارد آن تغییر و تبدیل حاصل میکند و این نظر باقتضای زمان است در زمان موسی یک نوع اقتضائی بود در زمان مسیح نوعی دیگر در زمان موسی طفل شیرخوار بود شیر لازم داشت در زمان مسیح غذا خوار شد ملاحظه

کنید که انسان از بدایت حیات تا نهایت در جمیع اطوار یک شخص است همینطور درین الله در جمیع ادوار یک دین است انسان در بدایت جنین است بعد از آن طفل شیرخوار بعد از آن طفل راهق بعد از آن ببلوغ میرسد بعد از آن جوان میشود بعد بکمال میرسد بعد پیر میشود هر چند احوال و اطوار مختلف پیدا میکند لکن بازیکی است همینطور درین الهی یک دین است زیرا حقیقت است و حقیقت تعدد در قبول نکند این اختلافی که ملاحظه میکنید در ادیان الهی مثل اختلاف انسان است از بدایت حیات تا نهایت حیات مثلا آنکه الان پیر است همان انسان جنین است هر قدر که متفاوت و مختلف است و بحسب ظاهر اختلاف دارد ولی باز انسان واحد است همینطور درین الهی هر چند ظواهر آن در ایام انبیاء مختلف است لکن حقیقت واحد است پس بایند بان حقیقت متوسل شویم تا کل ملل عالم متفق شوند تا این نزاع وجدال بکلی زائل شود جمیع بشر متحد و متفق شوند از خدا میخواهم که شما را سبب وحدت عالم انسانی شوید تا جمیع بشر دست در راغوش یکدیگر نمایند و عزت ابدیه عالم انسانی جلوه نماید (۱) انتهى

مطلب دهم - در بیان اینکه دین باید مطابق مقتضیات وقت باشد حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی (۲)

(۱) خطابات ۱۱۷ (۲) مذاکرات

مظالم هر کلیه الهیه مطلق بر حقائق اسرار کائناتند لهذا شرایعی تا سپس نمایند که مطابق و موافق حال عالم انسانست زیرا شرایع شریعت روایت ضروریه است که منبعث از حقائق کائناتست مظهر ظهور یعنی شارع مقدس تا مطلق بحقائق کائنات نباشد روایت ضروریه که منبعث از حقائق ممکنات است ادراک ننماید البته مقتدر بوضع شریعتی مطابق واقع و موافق حال نکرد انبیاء الهی مظالم هر کلیه اطباء حاذقند و عالم امکان مانند هیکل بشری و شرایع الهیه دوا و علاج پس طبیب باید که مطلق و واقف بر جميع اعضاء و اجزاء و طبیعت و احوال مریض باشد تا آنکه دوائی ترتیب دهد که نافع بسم نافع کرد دمی الحقیقه حکیم دوا را از نفس امراضی عارضه بر مریض استنباط کند زیرا تشخیص مریض نماید بعد ترتیب علاج علت مزمنه کند تا تشخیص مریض نشود چگونه ترتیب علاج و دوا کرد پس باید طبیب بطبیعت و اعضاء و اجزاء و احوال مریض نهایت اطلاع داشته باشد و بجمع امراض واقف و بیگانه ادویه مطلق تا آنکه دوائی موافق ترتیب دهد پس شریعت روایت ضروریه ایست که منبعث از حقیقت کائناتست و مظالم هر کلیه الهیه چون مطلق با اسرار کائناتند لهذا واقف بان روایت ضروریه و انرا شریعت الله قرار دهند . انتهى

و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱) آئین الهی درمان هر ردی است زیر مقتضای حقائق اشیاست علمای —

قانون در زاین مسئله خیلی بحث کرده اند مشاهیر آنها گفته اند
که قانون باید از روابط ضروریه باشد و آن بمقتضای حقائق
اشیاست لکن مظاهر مقدسه الهیه فرمودند که تشریح چنین
قانون از قوه بشرخان است زیرا عقل بشری احاطه بحقائق
اشیاء ندارد و محیط بمقتضیات روابط ضروریه نیست لهذا
قانون الهی لازم است که محیط بحقائق و نافذ در اشیاست
انتهی و نیز میفرمایند قوله الاحلی (۱)

۰۰۰ امروز جمیع ملل عالم جنگجو هستند و جمیع دول عالم در
تهیه و تدارک آلات و مهمات جهنمی علی الخصوص قتلخه اروپ
که مخزن مواد التها بی شده است موقوف بیک شراره است
که آن جهنم شعله با فان زند لهذا هنوز آهنگ صلح عمومی
بکوشش آنان تاثیر ندارد و همچو کمان میکنند که سبب فلاح و نجات
هر دولت قوه حریه است هر چه عظیمتر سعادت آن دولت
و ملت بیشتر ملوک عالم از عان این نمینمایند که صلح عمومی سبب
حیات عالم انسانی است و همچنین اعظم واریاب نفوذ آنان
نیز سعادت خود زاد تهیه اسباب جنگ میدانند لهذا ممکن
نیست که از برای اهل عالم قناعت حاصل شود مگر بقوه ایمان
زیرا ایمان حلال هر مشکلی است پس باید کوشید که دین
الله بنفوذ یابد بقوه دین الله هر امر مشکلی اسان کرد
قوه دین ملوک را خاضع کند و اصحاب نفوذ را مغلوب نماید پس

بکشید که دین حقیقی که روح حیات به عالم انسانی میدمد
انتشار یابد اینست علاج جسم مریض عالم این است در یاق
سم نقیح بشر انتهی و نیز میفرمایند قوله الاحلی
هو الله

۰۰۰ مظاهر الهی اول معلمین و مروجین حقیقت هستند
چون عالم تاریک و ظلمانی کرد و غفلت پیدا شود خدا ایک
نفر الهی را میفرستد حضرت موسی آمد در روقتیکه مصر تاریک
بود و جهل و نادانی احاطه نمود و نفوس در منتهی درجه
توحش بودند حضرت موسی معلم الهی بود تعلیم آیات
ربانی کرد ملت اسرائیل را تربیت نمود از جهل و دلالت نجات
داد بمنتهی درجه اوج عزت رسانید و در علوم و فنون ماهر
کرد و مدنیه تامه از برای آنان مهیا نمود خزانه عالم انسانی
میانزه آنها منتشر کرد بعد کم کم انان الهی محو شد و هوا
و هوس شیطانی غلبه نمود ظلمت احاطه کرد بعد دوباره
صوت احدیت بلند شد شمس حقیقت درخشید نشانیات
روح القدس دید ابر رحمت یارید انوار هدایت عالم را روشن
کرد عالم یک لباس جدیدی پوشید خلق خلق جدید گردید
وحدت بشر اعلام شد این عالم بهشت برین گردید قبائل
مختلفه و شعوب متنوعه متحد شدند بعد از مدتی مردم این
نوامیس الهی را فراموش کردند این نصائح ربانی از صفحه

قلوب محو شد تعالیم حقیقی نماید ظلمت غفلت و نادانی احاطه نمود حال حضرت بهاء الله آمد و آن اساس اصلی را تجدید کرد ان تعالیم الهی زمان مسیح را و آن فضائل عالم انسانی را و باره ظاهر کرد تشنه کان را سیراب نمود و غافلان را هوشیار محرومان را محرم اسرار نمود و وحدت عالم انسانی را اعلام مساواة بشریه را نشرداد پس شماها جمیعا باید بجان و دل بگویند و در زمان جمیع بشر محبت زندگی کنید تا اتحاد کلی حاصل شود تعصبات جاهلانه نماند و جمیع متحد گردند . انتهای مطلب یازدهم - در بیان اینکه دیانت دارای نتایج عظیمه است حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاعلی " افتاب جهان تاب آسمانی را طلوع و غروب و از این جهت کیهان را ربیع و خریفی و فصل تابستان و زمستانی این در و در اتم است و از انوار ذاتیه عالم وجود تغییر ندارد و تبدیلی نجوید چون موسم ربیع آید افتاب فیض جدیدی نماید حرارت و شعاع بتابد ابر نیسان بیارد و نسیم جانپور بوزد ابر بگیرد و چمن بخرسد نسیم بهار متکبار گردد و دشت و کوهسار گلشن و گلزار شود - اعتدال ربیعی جلوه نماید جهان روح تازه یابد و حشر جدید بریا گردد همچنین شمس حقیقت را طلوع و غروب و عالم جان و وجدان موسم ربیعی و خریفی چون اشراق فرماید انوار بتابد و حیوانات ببخشند نسیم گلشن عنایت بوزد و ابر رحمت ببارد

وحیات جدید بد مد وحشر بد یح بریانماید قیامت کبری کسرد د
ظلمه عظمی رخ بکشاید حقیقت کائنات بحرکت آید و ثرقسی در
نفوس و ارواح و عقول حصول یزد جهان جهان د یکر کرد د
و عالم انسانی از فیض جلیل اکبر نصیب و افزاید و بعد از این
بهار روحانی موسم صیف آید و اشجار بشمرسد و دانه ها خرمش
کرد د یعنی شجره عالم انسانی بشمر آید و فضائل نامتناهی مزین
شود بعد موسم خریف روحانی آید مواهب ربیب الهی نماید و
آثار بهاری ربانی رو بزوال نهد کمالات رحمانی نقصان یابد و علویت
عالم انسانی مبدل کرد د موسم زمستان آید شدت برودت
احاطه کند خمود و جمود جلوه نماید یاس و حسرت رخ بکشاید
ظلمت احاطه کند غفلت و ضلالت خیمه برافرازد عالم جهنمان
و وجود آن از نفس رحمان محروم کرد د و طیب مشوم مقابله شود
دوره منتهم کرد د دوباره صبح نورانی از افق هدایت کبری
بد مد و شمس حقیقت از افق اعتدال بتابد و حشر و نشر اکبر کرد د
و نیرافاق چنان اشراق نماید که حقایق کائنات فیض آید
یابد و انوار موهبت کبری شرق و غرب را روشن نماید و جهنمان
دل و جان روضه رضوان کرد د و فضائل عالم انسانی در قطب
آفاق خیمه زند و علم هدایت کبری در اوج اعلی زند لهند
و قی شمس حقیقت از افق موسوی اشراق کرد و فیض نامتناهی
بخشید بعد از آن نقطه غروب نمود از افق عیسوی اشراق کرد

و فیوضات ابدیه جهان رانمده تا بان نمود و نفخه روح القدس
در جسد امکان د مید و حیات ابدیه بخشید پس از او مطلع
محمدی اشراق نمود و عالم امکان را منور فرمود و ظلم و بیداد
بر انداخت عدل انصاف خیمه بر افراخت پس از او -
مطلع نقطه اولی طلوع کرد و عالم وجود را ببشارت گبری زنده
نمود انوار هدایت مبدول داشت و اسرار حقیقتا شکار کرد حال
نیر اعظم کوکب ملا اعلی از افق موهبت گبری حضرت بهاء الله
نهایت اشراق بر افق فرمود حشر جدید رخ نمود و نشرید یح
انتشار یافت شرق منور گردید و انوار آفتاب در غرب منتشر شد
بهارد نهایت عظمت جهان فانی را مظهر فیوضات نامتناهی
نمود و حرکتی فوق العاده در عالم عقول و نفوس حصول یافت
و حدت عالم انسانی علم بر افراخت و خیمه الفت و محبت در
قلب افان سایه افکند بدایع آثار و حقایق و اسرار کاینات در
این قرن بر صد قرن افزود و چنان جلوه نمود که عقول اولی
الالباب حیران گردید انتهی (۱) و نیز میفرمایند قوله الاحلی^(۲)
اعظم روابط و وسیله بجهت اتحاد بین بشر قوه روحانیه است
چونکه محدود و محدودی نیست دین است که سبب اتحاد
عالم میشود توجه بخداست که سبب اتحاد من علی الارض
میشود دخول در ملکوتست که سبب اتحاد اهل عالم میشود چون
اتحاد حاصل شد محبت و الفت حاصل میشود لکن مقصد از دین

(۱) خطایات مطبع مصر ص ۲۵ (۲) نطق مبارک در ریاری سن ۱۹۱۳

نه این تقالیدی است که در دست ناس است اینها سبب
 عداوت است سبب نفرت است سبب جنگ وجدال است سبب
 خونریزی است ملاحظه کنید در تاریخ و وقت نماید که این
 تقالیدی که دست ملل عالم است سبب جنگ و حرب وجدال
 عالم است مقصد از دین انوار شمس حقیقت است و اساساً من
 ادیان الهی يك اساس است يك حقیقت است يك روح است
 يك نور است تعدد ندارد از جمله اساس دین الهی تحری
 حقیقت است که جمیع بشر تحری حقیقت بکنند چون حقیقت
 واحد است جمیع نور عالم را جمع میکند حقیقت علم است
 اساساً دیان الهی علم است علم سبب اتحاد قلوب میشود
 حقیقت الفت بین بشر است حقیقت ترك تعصب است حقیقت
 اینست که جمیع بفرمانندگان الهی به بینید حقیقت اینست که
 جمیع ملل عالم را بنده يك خداوند بدانید حقیقت اینست که
 جمیع کائنات را روشن از يك نوره بینید حقیقت اینست که
 حقایق اشیا را زنده از يك فیض به بینید نهایت اینست در
 عالم وجود مراتب است مرتبه نقص است و مرتبه کمال ما بایند
 شب و روز بگوئیم تا نقص مبدل بکمال شود مثلاً اطفال در عالم
 طفولیت نمیدانند ولی مستحق نکوهش نیستند باید این اطفال
 را تربیت کرد تا برتبه بلوغ برسند این نهال ها را باید نشورنما
 داد تا ثمرید هد این زمین را باید پاک کرد تا تخم برکت بیار آرد

این مریض را باید معالجه کرد تا شفا یابد هیچ نفسی را نباید
میغوض داشت جمیع بشر را باید محبت کرد اگر این اساس جمع
شود محبت حاصل میشود و همچنین باید همیشه مناجات بکنیم
که خداوند در قلوب محبت ایجاد نماید تضرع و زاری کنیم تا شمس
حقیقت بر کل بتابد تا جمیع در بحر رحمت پروردگار غرق شویم
تضرع و زاری کنیم تا جمیع ناقصها کامل شود تضرع و زاری کنیم تا
جمیع اطفال ببلوغ برسند آفتاب محبت بر شرق و غرب بتابد و از
نور محبت الله جمیع قلوب روشن شود و از روی فیوضات الهیه
جمیع نفوس زنده شوند چشمها روشن شود گوشها شنوا گردد
قلوب منجذب بنفحات قدس شود ارواح مستبشر بشعارات
الله گردد .

مطلب دوازدهم - در بیان اینکه دین الله فی الحقیقه عبارت
از اعمالست نه اقوال

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی

هو الله

دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمال است عبارت از الفاظ
نیست زیرا دین الله عبارت از علاج است دانستن و دانمندی
ندارد بلکه احتمال دانمندی را اگر طیبی جمیع ادویه را
بداند اما استعمال نکند چه ناید دارد تعالیم الهیه عبارت
هستند سموخریطه بناست اگر هندسه شود وخریطه کشید هگرد و ساخته

نشود چه ثمری دارد تعالیم الهی باید اجرا گردد باید عمل شود
 عمل شود مجرد خواندن و دانستن ثمری ندارد مثلاً در تعالیم
 حضرت مسیح میفرماید اگر کسی سیلی بر زمین شما زندیسا ر
 را پیش آرید کسی شما را الحن کند صلوات بفرستید بد خواه را
 خیر خواه باشید این تعالیم حضرت مسیح است سبب
 نورانیت است سبب حیات عالم است سبب صلح و صلاح —
 عالمست اما چه فایده و اسفا که می بینی چقدر خونریزی
 میشود چقدر نفوس که در این مدت از طرف ملت مسیح کشته
 شدند در مسئله پروتستان و کاتولیک بموجب تاریخ نهصد
 هزار نفس کشته شد حال این قضیه چه مناسبت با تعالیم
 مسیح دارد با آنکه حضرت مسیح چنین تعالیمی فرموده —
 بکلی بعکس آن معامله نمودند جمیع مسیحیان این بیان
 حضرت را در انجیل میخوانند و لکن عمل نمیکنند از این خواندن
 چه ثمری بموجب آن عمل میکردند انوقت ثمر داشت ۱۰۰۰ تن
 مطلب سیزدهم — در بیان اینکه انسان بحیات روحانی
 انسان است حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی
 انسان بحیات روحانی انسان است و سبب این حیسات
 کمالات معنوی و صفات رحمانی است و خدمت بعالم انسانی
 و استفاضه از فیوضات باقیه و اخلاق حسنه و یگانگی و محبت الله
 و فرزانی و معرفت الله و الا اگر مراد حیات جسمانی باشد این
 خلقت نتیجه نمی دارد و انسان شرافت و برتری از سایه سو

مخلوقات نیاید زیرا اعظم لذائد جسمانی و صفای منظور و فراغت
 بال عالم حیوانی را حاصل است و بهتر از همه طیوری لذت جسمانی
 دارند که بر بلندترین شاخه های درختها لانه و آشیانه میکنند
 بهترین هوارا استنشاق مینمایند جمیع لانه ها و خرمن ها ثروت
 آنهاست و آبهای خوشکوار و سیر صحرای چمن و کوه و دمن و تماشای
 باغ و گلها سبب نشاط و سرور آنها نه غمی دارند نه المی نه آمال
 و آرزویی نه جنگ و جدالی و نه حرب و قتالی اگر مقصد لذت و حیات
 جسمانی باشد حیوان و انسان یکسانند بلکه مرغان کلشن راحت
 و لذت دارند نه نعوس پرآلام و محن انتمی (۱)

مطلب چهاردهم - (اینخطابه مبارکه که حاوی خلاصه
 مطالب مندرجه سابقه است در اینمقام که خاتمه رساله است
 نکاشته میشود قوله الاحلی

هو اللله

اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا دین تعالیم
 الهی است البته تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم مقدم و فائز
 است دین انسان را حیات ابدی دهد دین خدمت بعالم
 اخلاق نماید دین دلالت بسعادت ابدیه کند دین سبب عزت
 قدیمه عالم انسان است دین سبب ترقی جمیع ملل است برهان
 بران اینکه چون در ادیان بنظر حقیقت نظرو تخری نمائیم مس
 بینیم دین سبب ترقی و سعادت ملل بوده حال ما تخری بایسد

بگنیم که آیا دین سبب نورانیت عالم است یا نه دین سبب
ترقی فوق العاده عالم انسانیت است یا نه ولی باید بنظر حقیقت
بینیم نه بتقالید چه اگر بتقالید باشد هر یک عقاید خود را
مرجع داند و بعضی گویند که دین سبب سعادت نیست و مایه
ذلت است پس اول باید تحری آن کنیم که دین سبب
ترقیست یا تدنی سبب عزتست تا ذلت یا برای ما شبهه نباشد
باقی نماید لهذا از گرانبیا و وقایح ایام آنها را می‌کنیم —
بروایاتی که بعضی انکار توانند بلکه بیاناتی که مسلم عمومست
منکری ندارد و اینست که از جمله انبیا حضرت ابراهیم
بودند بجهت آنکه مؤسسه عبادات اصنام کرده و دعوت
بوحدانیت الهیه نمود و او را اذیت نمودند و از یلدا اخراج
کردند لکن ملاحظه کنید که چگونه دین سبب ترقی است
که آنحضرت عائله فی تشکیل فرموده خدا انرا برکت
داد و مبارک نمود بسبب دینیکه از برکت ان انبیا از ان —
عائله پیدا شد اشخاصی مانند یعقوب مبعوث شد یوسف
مبعوث گردید موسائی ظهور نمود هرون داود سلیمان
و انبیا ی الهی از ان عائله ظاهر شدند ارض مقدسه در تصرف
آنها آمد مد نیت کبری تا سیس گشت بسبب دین الهی که
تاسیس شده بود پس دین سبب عزتست دین سبب
سعادت عالم انسانیت اینست که حضرت ابراهیم السی

الآن خاندانش را در جمیع عالم منتشر است اعظم ازان اینکه
حضرات بنی اسرائیل در مصر اسیر بودند در تحت تعدد قبطیان
بودند و در نهایت ذلت قوم قبطی چنان خرد سبطی و غالب بود
که در هر کار پرزحمتی که داشتند سبطی را میگذاشتند بنی اسرائیل
در نهایت درجه فقر و ذلت و جهالت و توحش بودند که حضرت
موسی مبعوث شد با آنکه پناه در چو پائی بود لکن بقوت دین
عظمت و اقتداری عجیب ظاهر نمود نبوتش در عالم شیوع یافت
سر نبوتش مشهور اتفاق گردید با آنکه فرید و وحید بود بقوت دین
جمیع بنی اسرائیل را از اسیری خلاص نمود و بارش مقدسه برد تا سیس
مدنیت عالم انسانی نمود چنان بنی اسرائیل را تربیت کرد که
بمنتهی درجه عزت رسیدند از حضیض اسارت بان نجات
رسیده در کمالات انسانی نهایت ترقی نمودند در مدنیت ترقی
کردند در علوم و فنون ترقی نمودند در حکم و صنایع ترقی کردند
بلاختصار ترقی و علومشان در عصر خود بدرجه بی رسید که فلاسفه
یونان بارش مقدسه از بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمودند و این
بحسب تاریخ مسلم است که حتی سقراط حکیم بارش مقدسه
آمد تحصیل حکمت از عظماء بنی اسرائیل کرد چون مراجعت
بیونان نمود تا سیس وحدانیت الهیه فرمود و ترویج مسئله بقاء
روح بعد موت کرد جمیع این حقایق را از بنی اسرائیل تحصیل
نمود و همچنین بقراط خلاصه اکثر فلاسفه در بارش مقدسه از —

انبیای بنی اسرائیل - تحصیل حکمت نمودند چون بولن
مراجعت مینمودند انتشار می دادند حال از امریکه چنین
ملت ضعیف ذلیل را چنان قوی نمود و از اسارت بسلطنت رسانید
و از جهالت بمقام علم و حکمت گشاید و نجات داد تا در -
جمیع مراتب ترقی کردند معلوم میشود که درین امری است سبب
ترقی و عزت عالم انسانی و ان اسرار سعادت ابدیست اما تقالید ی
که بعد پیدا شدن سبب محویت و خرابی ملت و مانع ترقیات است
چنانچه در تورات و تواریخ مذکور که چون یهود بتقالید افتادند
غضب الهی مستولی شد بجهت آنکه اساس الهی را ترک
کردند خدا بخت النصر را مبعوث کرد رجال یهود را کشتا اطفال
را اسیر نمود بیت المقدس را خراب کرد هفتاد هزار نفر حراق -
اسیر برد و تورات را آتش زد پس دانستیم که اساس دین الهی
سبب عزت و ترقی است و تقالید علت ذلت و حقارت باین سبب
دولت یونان و رومان مستولی بر یهود کردید و آنها را در تحت
تعدی انداخت علی لوسن سردار رومان ارض مقدسه را محاصره
نمود یهود را اواره کرد جمیع رجال را کشت اموال را غارت نمود
بیت المقدس را خراب کرد تفرقه بی در زنی اسرائیل افتاد که هنوز
مشهود است پس اساس دین الهی بوا سنده حضرت موسی سبب
عزت ابدی و ترقی و تربیت و حیات بنی اسرائیل بود لکن بعد تقالید
سبب ذلت و پریشانی آنها گردید که بگلسی از ارض مقدس خارج
و در جمیع عالم متفرق گشتند باری مقصد از بحث انبیاء سعادت

نوع بشر و تربیت عالم انسانی است انبیاء معلم عمومی هستند اگر
بخواهیم ببینیم انبیاء معلم بوده اند یا نه باید تحری حقیقت نمائیم
اگر نوسر را تربیت کرده اند و از اسفل جهل و نادانی باعلی درجه دانش
رسانیده اند ایقین است پیغمبر بر حق هستند اینرا کسی انکار نتواند
احتیاج بد کرد یکر نیست که بعضی انکار نمایند بلکه اعمال حضرت
موسی خود برهان کافی است احتیاج بد لیل د یکر نیست اگر انسانی
بیفرض باشد و منصف و تحری حقیقت نماید بی شبهه شهادت می
دهد که حضرت موسی مری اعظم بود باری بر سر اصل ما لقب رویم اما
منصفانه گوش دهید تحصیبی در میان نباشد همما باید حقیقت جو
باشیم بدانیم که معنی از ادیان الفیت بین بشر است لهذا اساس
ادیان الهی یکیست تعدد ندارد زیرا هر دینی منقسم بد و قسم
است قسمی تعلق بعالم اخلاق دارد و ان علویت عالم انسانی و
ترقیات بشر و معرفت الله و کشف حقایق اشیاست و این امر معنویست
و اصل اساس الهی ایند تخیر نمیکنند و اساس جمیع ادیان است
لهذا اساس ادیان الهی یکیست قسم ثانی تعلق بمعاملات
دارد و ان شرع است و باقتضای زمان تخیر میکند در زمان نوح -
مقتضی بود که انسان حیوانات بحریه را بخورد در زمان ابراهیم
چنان مقتضی بود که انسان خواهر خود را نکاح نماید چنانچه
هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است و دیگر حضرت
موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود

باقتضای آنوقت فرمود اگر کسی چشمی را گور کند او را گور نمایند اگر
دندان را بشکنند دندانش را بشکنند آیا حال ممکن است نه حکم
قتل در تورات موجود که حالا هیچیک ممکن نیست جاری شود
دریک مسئله قتل قاتل خالاجمیع عقلا در بحثند که قاتل را نباید
گشت پس آن احکام تورات همه حق است لکن باقتضای آن زمان
که برای یک دالسر دست بردارید، میشد آیا حال میشود
برای هزار دالسر دست بردارید، شود اینگونه احکام باقتضای
وقت در هر دو تغییر میکنند ولیع است اما اساس آن بیان گشته
تعلق باخلاق و روحانیات دارد تغییر نمیکنند و آن اساس -
یکیست تعدد و تبدل ندارد همان اساس را حضرت مسیح
تاسیس نمود همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود جمیع
انبیای الهی بحقیقت دعوت نمودند مقصود کل یکیست و آن -
ترقی و عزت عالم انسانی و مدنیت آسمانی است باری گفتیم
دلیل بر نبوت و برهان وحی نفس اعمال آن نبی است اگر اسباب
ترقی عالم انسانی است شیههئی نیست حق است خال -
با نصاب شهادت دهید در وقتیکه ملت یهود اسیر بود و آنرا
دولت رومان محو کرده بود و اساس دین الله و شریعت الله
از میان رفته بود در هم چو وقتی حضرت مسیح ظاهر شد اول
اعلان نبوت حضرت موسی را فرمود که تورات کتاب الهی
است و انبیای بنی اسرائیل جمیع بر حق بودند نبوت موسی را

در عالم انتشار داد نام حضرت موسی را در اقالیم دنیا منتشر کرد
قبل از مسیح در ایران هندوستان و اروپا مذکوری از حضرت موسی
نبود يك كتاب تورات در آن صفحات یافت نمیشد حضرت مسیح
سبب شد که تورات بیشتر زبان ترجمه شد مسیح علم انبیای
بنی اسرائیل را بلند فرمود که اکثر ملل عالم مومن شدند باینکه بنی
اسرائیل شعب الهی و مقدس و برگزیده بودند و جمیع انبیای
بنی اسرائیل مشارق و حى و الهام و از افق ابدی مانند آنچند رختان
پس مسیح ترویج امر حضرت موسی نمود نبوت موسی را انکار نکرد بلکه
ترویج نمود تورات را محو نفرمود بلکه منتشر ساخت نهایت اینست
آن قسم او امری که تعلق بمصاحفات داشت بعضی را نظر باقتضای
زمان تغییر داد این اهمیتی ندارد اما اساس موسی را ترویج کرد و
همچنین بقدرتی فائق و نفوذ کلمة الله اکثر ملل شرق و غرب
را جمع فرمود آن ملل با وجود آنکه در نهایت جدال و نزاع بودند
جمیع را در ظل خیمه وحدت عالم انسانی جمع کرد و تربیت نمود تا
ملت رومان و ملت یونان و ملت سریان و ملت کلدان و ملت اشوریان
و ملت ^{جنتی} آن گل اتحاد و اتفاق نموده تا سیمس مدنیت آسمانی
گشت حال این نفوذ کلمه و قوت آسمانی که خارق العاده است
آلته بر همان کافى و اى بر حقیقت حضرت مسیح است ملاحظه
نمائید که سلطنت آسمانی همنوزی اقی و برقرار است اینست بر همان
قاطع و دلیل واضح باز گوش دهید حضرت محمد اول خطا بیکه بقوم

خود کرد گفت، موسی پیغمبر خدا و تورات کتاب خداست شما باید
مومن بموسی و تورات و جمیع انبیای بنی اسرائیل شوید و موقت
بحضرت مسیح و انجیل جلیل گردید هفت مرتبه تاریخ موسی را
که در جمیع ستایش آنحضرت است مکرر مینویسند که حضرت
موسی از انبیا اولوالعزم و صاحب شریعت بود در صحرائی
طور خطاب الهی شنید یا خدا تکلم نمود الواحی بر او نازل
شد با اینکه جمیع اقوام و قبائل عرب بعد او برخاستند عاقبت
خدا او را غالب کرد زیرا حق بر باطل غالب است ملاحظه
نمائید که حضرت محمد در بین اقوام و عشی عرب تولد
یافت و زندگانی فرمود بظلال ابرامی و بیخبر از کتب مقدسه
الهیة بود و اقوام عرب در نهایت جهالت و همجی بقسمیکه
دختران خود را زنده زنده زیر خاک مینمودند و اینرانهایت
حمیت و علونطرت میسرند و در تحت حکومت ایسران
و رومان در نهایت ذلت و اسارت زندگانی میکردند در یادیه
الحرب پراکنده بودند و دائماً بایکدیگر در حرب و قتال
چون نور محمدی طالع شد ظلمت جهالت از یادیده
عرب زائل گشت آن اقوام متوحشه در اندک زمانی بمنتهی
درجه مدنیت رسیدند چنانکه از مدنیت ایشان در اسپانیا
و بغداد اهالی اروپا استفاده کردند حال چه برهانسسی
اعظم از این است و این دلیل واضح است مگر آنکه انسان

چشم از انصاف ببوشد و بنهایت اعتساف برخیزد مختص —
 حضرات مسیحیان مومن بموسی هستند که پیغمبر بود مسلمانها
 مومن بموسی هستند و نهایت ستایش میکنند آیا از این ستایش
 مسیحیان و مسلمانان ضرری برای آنها حاصل شده است بلکه
 بالعکس از اینکه تصدیق موسی و تثبیت تورات میکنند انصاف
 آنها ثابت میشود چه عیب دارد بنی اسرائیل نیز ستایش از مسیح
 و محمد نمایند تا این نزاع و قتال ده هزار ساله از میان برخیزد و
 این اختلافها و فسادها از ازل شود آنها میگویند موسی کلیم الله
 بود چه ضرر دارد که موسویان هم بگویند مسیح روح الله و محمد
 رسول الله بود تا دیگر نه نزاعی مانند نه جدالی نه حربی و نه
 قتالی حال من میگویم حضرت موسی کلیم الله و نبی الله و صاحب
 شریعت الهیه بود و موسس اساس سعادت عالم انسانی چه
 ضرر دارد آیا این ضرری بیبهای بودن من دارد نه والله
 بلکه نهایت فائده دارد بلکه حضرت بهاء الله از من راضی میشود
 و مرا تایید میکند که خوب انصاف دادی بیغرضانه تحسری
 حقیقت کردی که مومن به پیغمبر خدا و کتاب او شدی ما دام ممکن
 است باین جزئی انصاف این حرب و نزاع و قتال را برداریم تا
 بین جمیع ادیان الفت حاصل شود چه عیب دارد چنانچه
 سایرین ستایش حضرت موسی مینمایند بنی اسرائیل نیز ستایش
 انبیای ایشان نمایند کل ستایش روسای یکدیگر کنند تا سبب

سعادت کبری و وحدت عالم انسانی و عزت ابدیه بشرو -
یکانگی و الفت عموم کرد نامادام خدا یکی است جمیع را او خلق
کرد و بجمیع رزق میدهد و جمیع را حیض ^{میفرماید} و چنین
مهربان است پر امانا مهربان باشیم و نزاع و جدال نمائیم این
قرن قرن علم است این قرن قرن اکتشاف اسرار طبیعت است
این قرن قرن خدمت بعالم انسانی است این قرن قرن ظهور
حقایق است این قرن قرن وحدت عالم انسان است آیا
سزاوار است در چنین قرنی باین تعصبات و تغالید تمسک
نمائیم آیا سزاوار است خرافات قدیمه و افکار پوسیده را سبب
منازعه و مقاتله کنیم و از یکدیگر نفرت جوئیم و یکدیگر را لعن کنیم
آیا بهترین است در نهایت الفت و محبت باشیم آیا بهترین است
یکدیگر را دوست داشته باشیم آیا سزاوار نیست سرور عالم
انسانی را با هفت ملاء اعلیٰ بعنوان اسما ن رسانیم و وجودانیت
خدا و تمجید انبیا را که در جمیع کبری و محافل عمومی ترتیل نمائیم
تا جهان جنت ابهی شود روز موعود که ^{نگر} کرک و میس از یک
چشمه نوشند و بازو کبک در یک آشیانه لانه نمایند شیروا خود ر
یک چراگاه بچرند آیا مضنی اینها چیست اینست که اقوام
مختلفه را بیان متعدد دهی که ^{با یکدیگر} مانند کرک و میس مغاصمه و -
منازعه داشتند در نهایت الفت و محبت با یکدیگر معاشرت
نمایند و در نهایت محبت و یکانگی باشند اینست مقصد از بیان

حضرت اشعیا والا در کز کرک و میش شیر و آمو بایکد یکران س
والفت نیابند زیرا آمو طعمه شیر است و کوسفند طعمه کرک -
دند آنها می شیر کج است و گوشت خورزی را دند آنها ی آسیاب
ندارد و علف و دانه را پریدن نتواند و نرم نکند بپاید گوشت بخورد
پس مقصد از این بشارت الفت ملل و اقوامی است که مانند کرک
و میشند و میان نشان مشکل است که الفت حاصل شود ولی در یوم
موعود متحد شوند و مجتمع گردند باری ان قرن آمده که جمیع
ملل بایکد یکرند نهایت الفت باشند ان قرن آمده که جمیع
ادیان عالم صلح عمومی نمایند جمیع اقالیم عالم اقلیم واحد
شود تا نوع بشری تمامه در زلل خیمه وحدت عالم انسانسی
زندگانی نمایند . انتهی